



۲۳ فبروری ۲۰۱۶



عبدالجلیل جمیلی

## از داد رسی های وزین تا بر رسی های ننگین!

از نشر همچو خبر منابع رسمی کابل که (دولت افغانستان؛ اعزام افغانها به جنگ سوریه توسط ایران را بررسی می کند) چنین استنباط میشود که ممکن است دولت خدا داد جوهره برخوردار افغانستان ما! از روی وظیفه شناسی؟ و یا همدردی مردمی؛ دست و آستین را بر زده اند که **بنام بر رسی!** با **برقراری تماسهای اشد فوری** با دولت ایران زمینه جست و جوی احوالات جوانان افغان قربان شده ما را که در حقیقت در راه استواری زعامت **رفیق آیت الله\*** و پالیسی خلافت کشور کشایانه حضرت شان!! با یآوری و هم سنگری روس غدار آزمون شده، آنهم برای حمایت بشار اسدی که برای بقای دولت فاسد غیر ملی خود مردم بیگناه سوریه را به خاک و خون کشیده است – به بر رسی و یا غور رسی بگیرند! و بلی – چنانچه شاعری میفرماید که:

بدین تمکین که ساقی باده در پیمانته میریزد      رسد تا دور ما دیوار این می خانه میریزد

که چرا و چطور این جوانان مهاجر و معصوم ما قهراً به جبهات داغ جنگ اعزام شده و هنوز هم جبراً جوقة جوقة اعزام میشوند و عملیست دور از مروت اسلامی و دوستی دیرینه بین مردمان دو کشور افغانستان و ایران و خیانتی است در حُسن سلوک سردمداران امامت ایران با ملت قهرمان ولی فعلاً نگون بخت افغان.



خبر تأسف بار اعزام جبری پناهندگان ما در ایران به جنگ سوریه و مراسم خاک سپاری علی رحیمی یک افغان که در سوریه کشته شد. خبر رادیو آزادی و تول افغانستان – ۲۹ جنوری ۲۰۱۶ – ایران افغانان د سوریه جگری ته لپری.

پس بدین منوال شاید دولت یک بام و دو هوای ما بر ملا سازند که آیا:

با شناخت درست موقف امامت غیر قابل قبول مردمی و دولت تحمیلی روس مشرب بر ملت ایرانی که تکیه و بقا بر قدرت را در محکومیت های دسته جمعی مخالفان رژیم مستبد امامی خود و تبعیضات مذهبی و اعدام های اقلیت های سنی مذهب بیچاره ایران / خاصاً کُرد و بلوچ / استوار ساخته و جرأت هم ندارند که آن جوانان آزادی دوست ایرانی / یعنی کرد و بلوچ را به همچو جبهات داغ بفرستند زیرا متیقن اند که وقتی که پای این جوانان دلیر ولی سرا یا عقده دار کرد و بلوچ به آن جبهات برسد / با شناخت لازم ضعف امامت تحمیلی و رهبریت فاسد شان در داخل ایران و همچنان عدم محبوبیت این رژیم طالب پرست دغل باز و نتایج منحوس اعمال جبروتی شان برین دو اقلیت سنی مظلوم! / که طبعاً و بدون ضیاع وقت این جوانان حریت پسند رسیده به جبهات به مخالفین اهریمنان ایران + روس یعنی گروه های آزادی طلب سوریه پیوسته - ان شاء الله کمر سیاست تبعیض طلبانه مذهبی و تفرقه بینداز و حکومت کن رهبریت ایران را با ستون فقرات آ که همین سیهید ها- سرداران و جلادان سیاه یاسداران روس مشرب است برای همیشه خواهند شکست!! زیرا:

آه مظلوم به سوهان ماند      گر خود بُرد بُرنده را تیز کند

و شاعری میفرماید:

**چوب خدا صدا ندارد      وگر زد دوا ندارد**

و جانپان روس غدار باز هم سلی را در قرن ۲۱ و در سوریه خواهند خورد. طوریکه در قرن ۲۰ با رشادت ملت قهرمان افغان با سقوط ابدالابد مارکسیزم لیننیزم جزء تاریخ شده خود عبرت گرفته بودند - برای همیشه در گوشه سایبریائی خود آرام بگیرند!

و این رمز بررسی طلبان پوشیده نماند که چون همه سوابق به نام بررسی در همه دوایر دور دولنداری کرزی خان تا عبدالله جان! از ثقلب و دستبازی و رشوه و تا فریب بازیها- مدار اصل حکومتداری بوده و هنوز هم است پس آنانیکه همچو امور مهم را در دوسیه های سطر و اخفای بررسی میریزند با کشیدن پست پشک در روی! به ذهنیت خود مطمئن میشوند که این قصه ها و غمهای شهداء و قربانیان ما و هم مانند آن؛ تابع مرور زمان شده و از خاطره ها فراموش خواهند شده و اما نمی دانند که:

**پسر کشتی و تخم کین کاشتی      پسر مرده را کی بود آشتی**

بهر حال دوستان ارجمند! اگر قفسه قلب داغ دیده من و شما باز شود همیشه این داستانها به درازا میکشد در حالیکه پیش کله های بی دردان... یاسین خواندن هم دردی را دوا نمی کند و ازین رو به اصل مطلب می روم با تقدیم دو خاطره عبرت انگیز و مشکل کشائی که رمز داد رسی / نه بررسی / با مسئولیت رهبران آبرومندتر دیروزی ما را به با دردان و اهل خبره ما میرساند:

۱- این هم عبرتی از سنگ نوشته:

( اقتباس از نوشته برادر محترم حنیف رهیاب رحیمی منتشره ۹ فیروزی ۲۰۱۶ سایت وزین آریانا افغانستان آنلاین)

در آن دور و زمان که امیر عبدالرحمن خان فقید در کابل پادشاه بود، مرد روستایی از ولسوالی چهار آسیاب ولایت لوگر، محصولات مواشی و خانگی از قبیل قروت، چکه، روغن زرد، تخم مرغ، کشمش و غیره را بر پشت خرش بار نموده راهی کابل گردید تا مانند دفعات پیش آنها را در شهر به قیمت بهتر بفروشد و با پول آن

ضروریات خانواده اش را خریداری نماید. مرد روستایی پس از سفر طولانی بالاخره از راه منطقه بینی حصار، وارد کابل گردید و به مجردیکه در آنجا رسید، در کنار یک سنگ بزرگی دم گرفت. علوفه را که با خود داشت پیشروی خر گذاشت و میخ خرش را در پهلویش به زمین بست و خودش چون راه دور و درازی را پیموده بود، پلک بالای پلک گذاشت و لحظاتی را بخواب شیرین رفت وقت سلطنت امیر عبدالرحمن خان پادشاه سختگیر و با هیبتی بود که در دسپلین (چیزی که امروز ما نداریم)، بیرحمی و سنگدلی شهرت داشت. اما یکی از مشخصات عمده دوران او موجودیت امنیت و حاکمیت قانون در قلمرو حکمروایی اش بود. یکی از نویسندگان معاصرش به نام میرزا یعقوب علی خافی می نویسد که اگر شخص متهم به دزدی پیدا می شد به دار آویخته می گشت و اگر کدام کاروانی را دزد ها به غارت می بردند، اموال دزدی شده اغلباً به صاحبش و دزدان، به دار زده می شدند. (گویند روزی یک مقداری پول که در یک دستمال پیچیده شده بود، در محل عبور و مرور مردم در شوربازار در روی سرک افتاده بود و کسی از ترس مجازات جرأت برداشتن آنرا نداشت. تا صاحبش آمد و بعد از گفتن نشانی، آنرا گرفت). از بخت بد مرد روستایی، در این چنین شرایط امن و امنیت و حاکمیت قانون و ترس از مجازات، دزد نابکاری پیدا شد و خر روستایی را با بار و بقن آن دزدید. مرد روستایی که از خواب بیدار شد از ندیدن خر در کنارش هم متعجب هم ازینکه سرمایه بسیار عظیمی را از دست داده بود سخت پریشان بود. زیرا نظر به وضع بد مالی اینکه داشت، خانه اش در حقیقت خراب شده بود.

روستایی راساً بدربار امیر عبدالرحمن خان که به امیر آهنین شهرت داشت عارض شد و از طالع خوب به دربار، باریاب و عرض حالش را به امیر بیان نمود. امیر عبدالرحمن خان مرد با قدرت و با هیبت، روستایی را مخاطب ساخته گفت تو چطور در روز روشن بخواب عمیق رفتی که خر و اموالت را دزدیدند اما خبر هم نشدی؟ مرد روستایی با ادب جواب داد عمر امیر دراز باد، من فکر می کردم شما بیدار هستید لهذا من بدون کدام تشویش و اندیشه خوابیدم. امیر از گفته روستایی سخت تکان خورد که برای لحظه ای او را به فکر فرو برد، زیرا تا کنون کسی جرأت نکرده بود با وی چنین سخن گوید. پس از لحظه ای فکر، امیر عبدالرحمن خان امر کرد که به سیاه سنگ بروید و بر روی همان سنگ که اموال روستایی را از نزدیک آن دزدیده بودند، بنویسید که اگر الی ۲۴ ساعت خر و اموال روستایی را دوباره همین جا حاضر نسازند، تمام مردم این علاقه مورد غضب امیر قرار گرفته و سخت مجازات می شوند نوشته و حکم امیر لوزه را در دل پیر و جوان باشندگان انداخت و با کمال تعجب دیدند شد که پس از ۱۲ ساعت، دزدان از ترس غضب امیر آهنین خر و تمامی اموال ربوده شده را بدون کم و کاست در همان محل حاضر نمودند. این سنگ هنوز در نزدیکی سیاه سنگ وجود دارد و به سبب همین خاطره به نام «سنگ نوشته» یاد می گردد / وتذکره‌یست در مسیر تاریخ افغانستان!

۲- اینهم نوشته مورخ ۲۷ اسد ۱۳۸۸ اینجانب - منتشره افغان جرمن آنلاین

به استقبال نودمین سالگرد استرداد استقلال افغانستان تحت عنوان:

### **خاطره ای از عکس العمل دولت مستقل امانی در برابر عمل نا بخردانه ستالینیان جانی!!**

در آغاز سال ۱۹۶۲ که بحیث سکرتر دوم سفارتکیرای افغانستان در مسکو ایفای وظیفه می کردم مناقشه ای در مورد یکی از آپارتمانهای اعضای سفارتکبرا که ۸۰٪ آن ملکیت افغانستان شمرده می شد، دوباره بروز کرده و

برای حل مسئله با اداره خدمات دیپلوماتیک وزارت امور خارجه شوروی تماسها و مذاکراتی داشتم که اکنون بدون طول کلام عرض مطلب از همین جا در مورد داد رسی زعامت با افتخار افغان شروع میکنم که:

بعد از در گذشت ولادیمیر ایلیچ لینن رهبر شوروی در زمستان ۱۹۲۴- اداره امور را جوزف استالین قبضه کرده و با مرور مدتی در سال ۱۹۲۶ سیستم تجارت آزاد و مراودات تجار خارجی به شوروی منجمه مسکو را با امر خاصی قرنطین کرده و شبانگاه و غیر مترقبه همه خارجیانی را که مخصوصاً با تجارت و دفاتر تجاری فعالیت داشتند قید و ضبط کرده و در آنجمله عده ای از تجار معروف افغان را که در همان روز در مسکو اقامت داشتند (مانند مرحوم دوست محمد خان ایماق، مرحوم غلام حیدر خان مختار زاده و مرحوم خیر محمد خان) و غیره را زندانی ساخته ذخایر مال تجاری و دفاتر شانرا استملاک کردند.

در همین لحظات حساس یکی ازین ذوات که مرحوم عبدالمجید خان (بعدها معروف به زابلی شدند)، برای صرف طعام شب مهمان سفیر کبیر افغانستان مرحوم میرزا محمد خان یفتلی بودند و ازین رو مقامات شوروی به سفارتکبرای افغانستان مراجعه و خواهش تسلیم دادن اورا، برای تحقیق «!» از سفارتکبرا کردند و اما مرحوم یفتلی با تسلیم ندادن موصوف بمقامات شوروی، این مطلب را با تفصیل بوزارت امور خارجه افغانستان مخابره و طالب هدایت شدند و هدایت مرکز هم همین بوده که بصورت عاجل با ملاقات و هم بصورت مکاتبوی برای نجات جان و مال تجار افغانی با مقامات عالییه شوروی به تماس شده و تا امر ثانی عبدالمجید خان را در داخل سفارت کبرای افغانی اقامت دهند.

چند روز بعد کوریر سیاسی وزارت امور خارجه افغانستان با پسته (خریطة مهر و لاک شده) سیاسی به مسکو واصل و در بین آن پاسپورت سیاسی را که به اسم عبدالمجید خان بحیث اتشئه اقتصادی دولت افغانستان در مسکو صادر شده بود یافتند و هدایت هم ازین قرار بوده که این پاسپورت را برای ویزای اقامت منحیث عضو سفارت بمقامات شوروی ارسال دارند و سپس بعد از سپری شدن یک ماه بدون جنجال ایشان بطرف وطن حرکت کنند. ولی زمانیکه مقامات شوروی این پاسپورت را بدست آوردند آنرا قید کرده و به تعقیب مراجعات قبلی از سفارت افغانستان خواستند که این تاجر افغان را بحیث عضو سفارت پذیرفته نمیتوانند و باید او را برای شان تسلیم دهند. سفارت کبرای افغانستان فوری موضوع را به کابل خبر داده منتظر هدایت ماند.

و اما در کابل؛ اعلیحضرت غازی امان الله خان به مرحوم محمود طرزی وزیر امور خارجه هدایت دادند که هر روزی که سفارت شوروی در کابل پاسپورت هریک از اعضای خود را برای اجرائتی میفرستد آنرا قید کرده و از حضور شاه هدایت بگیرند. چند روز بعد که پاسپورت یکی از اعضای سفارت شوروی در کابل برای اجرائتی بوزارت امور خارجه افغانستان رسید با استهدای این موضوع اعلیحضرت مرحوم هدایت دادند که با قید کردن این پاسپورت اولاً عکس این عضو سفارت را به گارد محافظین آن سفارت (که در باغ علم گنج - نزدیک مسجد شاه دوششمیره بود و تعداد شان را هم از ۲ نفر به ۴ نفر بالا ببرند) تسلیم داده و برای شان هدایت اکید بدهید که اگر این شخص از سفارت خارج شد اورا فوری گرفتار کرده و تحت نظارت گرفته به وزارت خارجه خبر بدهند و به وزارت امور خارجه هم هدایت دادند که یکی از ارکان بلند رتبه - بعد از سفیران سفارت را برای ملاقات خواسته و طی یادداشت رسمی ایشان را حالی سازند که تا عبدالمجید خان بصورت رسمی و آزاد

به افغانستان بر نگشته باشد این دیپلمات شما هم تحت نظارت و قید خواهد بود و سفارت شوروی در کابل از مسکو طالب هدایت شد.

مقامات عالی‌ه شوروی که چنین شدت عمل مقامات افغان را انتظار نداشته و خود را مغلوب بازی خود حس می کردند فوری پاسپورت سیاسی عبدالمجید خان را تأیید و اما با صدور ویزه سیاسی یک ماهه خروجی بسفارت افغانستان، مسترد کردند که برویت آن عبدالمجید زابلی با مجبورت اینکه خطوط طیارات مسافر بری امروزی وجود نداشت با خط ریل از مسکو خودرا به عشق آباد ترکمنستان رسانیده از طریق بندر تورغندی وارد خاک افغانستان شد و زمانی که به شهر هرات موصلت نمود مستقیماً با مرحوم محمود طرزی وزیر امور خارجه بتماس آمده و از موصلت خود به وطن اطمینان داد و با اطلاع موضوع اعلیحضرت امان الله خان غازی بوزارت امور خارجه هدایت دادند که بر پاسپورت عضو سفارت شوروی ویزای خروجی یک هفته ای زده و آن را مسترد دارند تا بقید همین مدت از افغانستان خارج شود و او توسط طیاره کوریر سیاسی شوروی از افغانستان خارج شد.

و اما با موصلت عبدالمجید خان بکابل و ملاقات با مقامات دولتی او را بحیث معین وزارت اقتصاد تعیین کردند و او هم قبل از اینکه از مسکو خارج شود یک دربند حویلی کوچک خود را که بر سرک بزرگ حلقه ای شهر واقع بوده و دارای سه اطاق و مربوطات هم بود و با عمارت اصلی سفارتکبیرا در حدود ۱۰۰ متر فاصله داشت بعنوان قدردانی رسماً بحکومت افغانستان بخشیده و اسناد آنرا بسفارت افغانستان در مسکو تسلیم داده بود که مدتی اعضای سفارت در آن اقامت داشتند، تا اینکه باساز پروژه انکشاف شهری دولت شوروی آن حویلی و اطراف آن را استملاک کرده و بر آن عمارت ۲۸ طبقه ای بزرگی را افراشتند و در عوض بقرار ساحه فی متر مربع زمین – اپارتمانی را که ۲۰٪ بزرگتر از ملکیت افغانستان بود بسفارت افغانستان داده و از همان ۲۰ فیصد کرایه میگرفتند که این داستان دامنه دار تا هنوز جمع نشده و دوام دارد که منم بخاطر همین معضله دفعات چندی با اداره مذکور تماس و ملاقات داشتم.

امروز با رویداد های بد دولت داری پیوند یک بام و دوهوا بودن دولت گردانان ما از یک طرف و قربانیهای بی موجب جوانان معصوم پاک سرشت بی وطن ما در ایرانی بنام دولت اسلامی نا جوانمرد از جانب دیگر، بر آن شدم تا شما هموطنان داغدیده و در عین حال پدران پسر شهید وطنم را در جریانات واقعی دولت مردان دیروزی طن بگذارم و قضاوت را به خود شما واگذار کردم.

الهی تو آن کن که پایان کار تو خوشنود باشی و ما رستگار

\*مطلب قابل توجهی تحت عنوان هرچه بگنند نمکش می زنند – وای به آنروز که بگنند نمک! رفیق آیت الله! در آریانا افغانستان آنلاین/ افغان جرمن آنلاین / لوی افغانستان / لوی غر / در آرشیف نویسندگان و تحت نام اینجانب عبدالجلیل جمیلی

[http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Jamili\\_J/jamili\\_jalil\\_rafiq\\_aayatulla.pdf](http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Jamili_J/jamili_jalil_rafiq_aayatulla.pdf)

و ختم مقال